کد خبر: ۴۶۱۶۱۲
دوشنبه ۲۲ آبان ۱۴۰۲ ۱۰:۲۶

روایت گری عجیب شهیدی که زنده شد

روایت عجیب شهیدی که زنده شد، همرزمان شهید برایش مراسم ختم گرفتند.

به گزارش خبرنگاران گروه جامعه گزارش خبر، بر آن شدیم تا در اولین مصاحبه به سراغ یکی از رزمندگان و یادگاران هشت سال دفاع مقدس و آن دوران حماسه و خون برویم، با عزیزی که سال های متمادی در این مسیر با فراز و نشیب هایی روبرو بودند هستیم.

باید گفت حرف از روزهای خون و جنگ تمامی ندارد و خاطرات بکری که نه کهنه می‌شود و نه رنگ خاک به خود می‌گیرند، گویی دریایی است که هرچه به عمق آن نفوذ می‌کنیم حرف‌های تازه جان ما را بیشتر صیقل می‌دهد. چه خیال خامی دارد دشمن اگر گمان کند می‌تواند به این راحتی‌ها نگاه ناپاکش را به غباری از خاک ایران ما بیندازد.

برادر بزرگوار محبت فرمایید اول خودتون رو معرفی کنید؟

بله سیدجلیل احمدی فرزند حاج سیدحمزه، متولد ۱۳۴۷ دارای کارشناسی ارشد و دکترای علوم قرآن و حدیث، کارشناسی ادبیات عرب، عضو نخبگان ایثارگر کشور،بازنشسته بنیاد شهید و امور ایثارگران و ساکن محله هیکلی نو لامرد می باشم که هم اکنون در شیراز زندگی می کنم.

در خدمت شما هستیم چطور شد به جبهه اعزام شدید؟

وقتی که به مناطق جنگی اعزام شدم دانش آموز کم‌سن و سالی بودم که ۱۶ سال سن داشتم، در ابتدای جنگ از موقعیت جنگی چندان اطلاعاتی در دسترس رزمنده‌ها نبود و مثل خیلی دیگر از رزمنده‌ها با شور و شوق فراوان راهی جبهه شدم.

اگر امکان داره بیشتر از دوران جنگ تشریح بفرمایید؛

بله اقای صابری زاده عزیز، دوران جنگ به طور خاص برای خودم دوران طلایی زندگی ام بود و مشابه آن در زندگی ام سراغ ندارم و به طور عام دوران معنویت و یکدلی و همدلی و صفا و صمیت و یکپارچگی بود، دورانی بود که "و عتصموا بحبل الله جمیعا و لاتفرّقوا" را به عینه لمس می کردیم، جبهه و جنگ دوران یک رنگی و صداقت بود و باید گفت در معنویت، مملکت ما دیگر مشابه آن دوران را به چشم خود ندیده و به این زودی ها هم نخواهد دید.

برای عزیمت به جبهه چه کسی مشوق اصلی شما بوده است؟

تاثیری که خون شهداء بر روح و روان پاک و ناب قشر جوان در آن زمانه داشت و همچنین احساس مسولیتی که نسبت به این مرز و بوم و ناموس و خانواده ها وجود داشت و آن احساس مسولیتی که نسبت به فرمان حضرت امام که مرجع تقلید شیعیان بود، باعث شد که خودجوش حرکت کنیم و برای دفاع از مملکت جانمان را در طبق اخلاص بگذاریم.

آقای دکتر احمدی در چه سالی و در چه عملیات هایی بوده اید و به چه مناطقی عازم شدید؟

ابتدا در سال ۶۳ و در سن ۱۶ سالگی به کردستان اعزام شدم و در منطقه عملیاتی مهاباد، بوکان بودم، در سال ۱۳۶۴ توفیق داشتم بعنوان غواص خط شکنِ عملیات والفجر ۸ (فاو) حضور داشته باشم و بعد از آن مجروح و مدت زمان زیادی در بیمارستان بستری بودم و سپس در سال ۱۳۶۵ به جبهه اعزام و در عملیات کربلای ۴ حضور داشتم.

وی می افزاید: عملیات کربلای۴ یک عملیات سنگینی بود که به شدت مجروح شدم و مدت زمان زیادی در بیمارستان ها بودم و سپس در عملیات بیت المقدس۷ و چند پاتک سنگین دشمن در سال۶۶ و ۶۷ در مناطق شلمچه شرکت داشتم، که در مجموع یک سال و پانزده روز بعنوان بسیجی و داوطلب در جبهه حضور داشتم.

در سال ۶۳ که به کردستان اعزام شدم مجروحیت جزئی پیش آمد، اما در سال ۶۴ در عملیات والفجر۸ در منطقه اروندرود و فاو سه عدد ترکش به سرم اثابت کرد و چشمم آسیب دید و ترکش های نارنجک خیلی از اعضای بدنم را فرا گرفت و به بیمارستان پورسینای رشت اعزام شدم.

نحوه جانبازی تون چطور بوده پاسخ بدین ممنون میشم؟

در عملیات کربلای۴ سال ۶۵ در منطقه عملیاتی شلمچه و در معیّت سردار سپاه اسلام شهید اسلامی نسب حضور داشتم که دو تیر دوشیکا، یکی به سینه و دیگری به شکمم اثابت کرد که مدتی در بیمارستان شریعتی اصفهان، بیهوش و در کما بودم و وضعیت مساعدی نداشتم، و به محض این که وضعیت

جسمانی بهتر شد بنده را بیمارستان شیراز انتقال دادند پس از گذراندن دوران نقاهت و بهبودی نسبی بالاخره ترخیص شدم..

چند ماه در جبهه حضور داشتی و سوابق کاری تون بفرمایید؟ بیش از ۱۵ ماه حضور در جبهه داشتم که بیشتر وقتم به دلیل مجروحیتم در بیمارستان ها گذراندم و سال ۶۷ وقتی جنگ تمام شد خیلی برایم سنگین و ناراحت کننده بود، گفتین سوابق کاری بله، با سابقه ۲۴ساله در هواپیمایی و بنیاد شهید و امور ایثارگران، به دلیل از کارافتادگی و جانبازی، پیش از موعد بازنشسته شدم.

جناب اقای دکتر احمدی در میدان جنگ معجزه ای هم به چشمان خود دیدی و یا اینکه باهاش برخوردی داشتی؟ ممنون میشم بفرمائید؟

بله آقای صابری زاده میدان جنگ همش خاطرات شیرین و گاهی هم تلخ بود، در عملیات کربلای چهار یک گردان زرهی دشمن بود و تعداد زیادی تانک های خیلی پیشرفته به همراه ادوات جنگی و نیروهای مستقر و مجهز در آنجا در حال آماده باش بودند که از صفر تا صد آن ادوات و ماشین های جنگی با همراهی شهید والامقام محمود تقوی و فرهنگی بسیجی جناب آقای قاسم سروده و سایر اعزه آن مقر را به طور کامل از بین بردیم و خوشبختانه کاملا ساقط شد اما در این جنگ نابرابر هشت ساله اصلا فکر نمی کردم زنده بمانم اما ما سعادت پرواز و شهادت نداشتیم اما رفقا رفتند و ما از قافله عقب ماندیم.

بهتره بگم شهید زنده، دکتر جان از نحوه مجروحیت و شهادتتون اگر امکان هست بفرمایید ممنون میشم؟

در عملیات کربلای ۴ با توجه به مجروحیت شدیدی که برایم پیش آمده بود و دو تیر دوشیکا به سینه و شکمم اثابت کرده بود کسی فکر نمی کرد که من زنده بمانم، و بنده آخرین نفری بودم که مرا از منطقه عملیاتی به عقب برگرداندند و رفقا به این تصور که من شهید شدم از منطقه عملیاتی به پشت خط آورده بودند و بعنوان جنازه به پشت جبهه فرستاده بودند.

از نحوه شهادت تون بیشتر توضیح بفرمایید اگر امکانش هست؟

حقیر را به پشت یک وانت که پر از شهید بوده می گذارند و این ماشین با سرعت زیادی حدودا ۱۰۰ کیلومتر و پس از برخورد کاتیوشای دشمن در نزدیک این کامیون جنازه من از سایر جنازه ها جدا شده و از ماشین پرت می شود.

افرادی که در آن محل حاضر بودند میبینند یک شیئی از ماشین می افتد و وقتی نگاه می کنند می بینند که بدن، و جنازه من بوده که دقایقی بعد جنازه مرا با یک ماشین دیگر به عقب برمی گردانند.

آخرین باری که بچه ها من را دیده بودند جنازه من را به پشت ماشین می گذارند و هیچ کس فکر نمی کرده من دوباره زنده شوم، بعد از عملیات بچه ها ترخیص می شوند و اطلاع نداشتند که وضعیت جسمانی من بهتر شده است
و به منطقه برمی گردند و این خبر در لفافه بوده است اما نمی خواستند خانواده من متوجه موضوع شوند تا تکلیف جنازه ام مشخص شود تا اینکه به صورت رسمی به خانواده خبر دهند.

ادامه ماجرا هم بفرمایید؟

بعد از هر عملیاتی کانتینرهای مخصوصی از هر استانی می آمد و جنازه ها را به همان استان انتقال می دادند اما سه روز بعد که کانتینر فارس جهت انتقال اجساد مراجعه می کنند در زمان انتقال اجساد متوجه می شوند که من زنده هستم و به بیمارستان منتقل می کنند و این موضوع، آنچنان که در پرونده بیمارستانی من قید شده است، روز سوم می باشد که متوجه می شوند و بدنم را از سردخانه به بیمارستان بقایی و سپس به بیمارستان شریعتی اصفهان انتقال می دهند، و از طرف بنیاد شهید اصفهان اطلاع میدهند که من زنده هستم،
اما رفقا و همرزمانم در مرودشت مراسم ویژه ختم گرفته بودند و بعد از مدتی متوجه شدند که من زنده هستم.

ولی در لامرد خبر کشته شدنم در لفافه ها بوده و تا جنازه شهدا نمی آمد خبر را به صورت رسمی به خانواده ها اعلام نمی کردند مراسم خاصی در لامرد گرفته نشده بود تا این که خبر زنده ماندنم رسیده بود.

بزرگوار در چه زمینه ای فعالیت دارید؟

اگر خدا قبول کند در امورات فرهنگی بویژه در امر تعزیه و مداحی در مرکز استان و همچنین در شهرستان لامرد مشغول هستم، در کانون مداحان فارس بعنوان مسئول آموزش و در کانون مداحان شهرستان لامرد بعنوان خادم فعالیت دارم.

جناب اقای احمدی عزیز سخن پایانی، اگر مطلب خواستی به نظرت میرسه بفرمایید در خدمتیم؟

جناب اقای صابری زاده در پایان لازم میدانم از همراهی و همکاری حضرتعالی که یکی از خبرنگاران فعال و سختکوش شهرستان هستید صمیمانه قدردانی کنم، همچنین از مسولین عزیز می خواهم راه شهدا که همان را حسین ابن علی(ع) و ائمه اطهار است را ادامه دهند، آرزوی سلامتی و تندرستی برای رهبر معظم انقلاب دارم، امید است هر چه سریعتر فرج آقا امام زمان نزدیکتر شود و چشمانمان به جمال نورانی اش روشن و منور گرداند.